

## هدف زندگی چیست؟

میگویند هدف زندگی کسب سعادت است ولی آخر سعادت چیست ؟ باین سؤال در تفاسیر تاریخ پاسخی سخت گوناگون داده اند :

اصحاب زهد و ورع ، متراضان عرفای متکشف و پارما ، چوکی ها ، طرفداران شیوه رهبانیت سعادت را در ترکیه نفس از راه خوارداشتن تن میسرند تا "جان" که بنظر آنها جوهری علوی و مفارق و جدا از تن است صغیه شود و اوج گیرد و به جان جهان یعنی روح کل پیوندد . اعمال بعد از آن یا نیروانا - این است سعادت !

برخلاف آنها طرفداران کیش لذت و رندان و خوشباشان و خرابانان و انهایی که به مکتب "هدونیزم" (Hedonisme) یا لذت پرستی متعلقند از قبیل فلاسفه سیرنائیک (Cyrénaïque) مانند اریستیس و دیگرا (پروشن و لذات جهانی ، مستی و بی خبری ، نظر کردن در روی زیبا ، برخورداری از خوشبهای زندگی را پند میدادند . خیام و حافظ ما نیز از این زمره اند . آنها به جهان بعد از این باور نداشتند . اعمال بعد از آن کل را عده ای تارک میسرند . زندگی را لحظه ای میدیدند در بین دو عدم لذا بران بودند که باید "دم را قیمت شمرند" و از فرصت عمر طرفی بست . مکتب "چارواک" و "لکایاتا" در هندوستان نیز از ملخین مهم این کیش در شرق بود . و ای چه بسا خیام و حافظ ما از آن مکتب ، از طرق غیر مستقیم الهام گرفته اند .

در نظر "هدونیزم" ها "هسته معقول مهمی است و آن اینکه برای کسب سعادت باید به جهان مادی موجود و زندگی نقدینه انسانی نگریست و نه به جهانهای موهوم - ولی آنها دچار این گمراهی هستند که زندگی را عیش ، کوشش آدمی را بهبود میسرند لذا معتقدند بهتر است عمر بخواب یا مستی بگذرد . مطلق کردن "لذت" گمراهی دیگر آنهاست . بهر صورت در محیط زمانی آنها ، این طرز فکر طغیانی بود علیه مکانیکی که ترک دنیا را موعظه میکردند .

و اما مذهبیین از هر نوع و هر قماش سعادت دنیوی را میسر نمیدانند و خواستار سعادت اخروی هستند زیرا بنظر آنها روح جاوید است و اگر انسان در این عالم طبق مقررات مذهب رفتار کند در آن جهان بهشت نصیب اوست و اگر آن مقررات را نقض نماید در آن جهان جهنم نصیب اوست و بهشت همانا سعادت واقعی و جهنم شقاوت واقعی است . و کتب مذهبی در وصف بهشت و عذاب توصیفات کودکانه ای کرده اند که عالیترین منظره زندگی انسانی را از نظر موفیقین عصر نشان میدهد و این عالیترین منظره زندگی واقعاً چیزی مبتدلی است .

گروه دیگر سعادت را امر مطلق ذهنی و درون ذاتی میسازند و آنرا در "آرامش روحی" می جویند ، از طریق کسب تفهیم ، نیکوکاری ، عمل بوجدان و عدالت و انصاف که خود این کلمات میبندند و بر حسب آنکه فردی که میخواهد موافق آن موازن رفتار کند در چه زمانی میزسته و از چه طبقه ای بوده محتوی این موازن بکلی تغییر میکند . سعادت بنظر این عده یک امر واقعی نیست و جهان خالی از سعادت حقیقی است لذا این آنگاه که از طریق تعادل و موازنه روح (آتاراکسی Ataraxie) و انبساط روح (بئاتیوود Bèatitudo) و آرامش ضمیر میتوان به سعادت رسید .

و نیز گروه دیگری هستند که بالذات همه چیز را انکار میکنند و در این امر روشی مطلقاً نیهایستی

دارند. آنان و ده مذاهب راسخ لغو می شمارند. ریاضت و نیروانارامهبل مده اندند. از لذتهای این جهان نیز آرا می نمی بایند. زندگی انسانی بنظر آنها "خیط" طبیعت است. ماده صاحب شعور قسط برای آن پدید شده که غربت و بیگانگی خود را در جهان نمی که در گوشه میگردد و مزید احساس کند و رنج ببرد. خود کشی در این کیش عمل بجائی است. بوجی و بیبهدگی زندگی مسلم است. نمیتوان با هیچیک از این پنج گروه موافق بود، نظری که متقی برجها بنی علمی است در زمینه این مسئله مهم حیاتی چنین است :

(۱) انسان بنایه موجود اندیشنده و صاحب شعور سرفصل تکامل ماده است و دارای کلیه امکانات برای ادامه آگاهانه این تکامل تا حدیست که والاترین پنداره های مذهب و عرفان در مقابل آن رنگ بریده میشود. نام انسان طنین غر آمیز دارد. زندگی او عالیترین و گرانبهاترین ارفغان طبیعت است و لذا باید آنرا قدر شناخت و خردمندانه بکار برد.

(۲) سعادت تنها یک حالت روح نیست بلکه برای آنکه مفهوم آن عام باشد نه خاص، مطلق باشد نه نسبی باید برای آن محتوی عینی قائل گردید (۳). سعادت عینی و واقعی عبارتست از حد اکثر تا همین متعین ترین و متحرک ترین نیازمند بهای جسمی و روحی فردی و اجتماعی انسان در توافق با انسانهای دیگر. این امر در مشغول واقعی خود در صورت تسلط قطعی انسان به عده ترین قوانین فیزیکی، شیمیایی، زمینی، جوی طبیعت و قوانین تولید و توزیع اجتماعی که اکنون بشریت را در قید "جبر" خود میفرزند و ایجاد عالی - ترین تکلیف بر اساس منابع نیرومند انرژی و ایجاد داشتن جامعه جهانی بی طبقه و مترسوطی چند سده آینده میسر است. آری زمان زیادی لازم است تا روحیه جمعی و جهانی (کلکتیف و انترناسیونالیست) جانشین روحیه فردی و ملی (اندیوید و الیستی و ناسیونالیست) کنونی که محصول دهها هزار سال تسلط مالکیت خصوصی و تفرقه قومی نوع انسانی است بشود و بدون این تحول نیز بشر سعادت تنیدی را بمعنای واقعی احساس نخواهد کرد زیرا روحیه انفرادی و قومی سرچشمه اصلی تصادمات مخرب و موجد دائمی بسیاری رنجهای زندگی فردی و جمعی است.

در جهان فردی که تناسب صحیحی بین شخصیت فردی انسان و قدرت اجتماعی او برقرار میشود رنج بی سعادت و حرمان جسم و روح از میان میرود.

(۳) هدف زندگی کنونی مافرنش، کار و بیکار برای ایجاد داشتن کاخ پیروزی و سعادت و عظمی است. انسانیت است. سعادت در عصر ما یعنی آفرینش و کار و بیکار، زیرا شرایط سعادت عینی آدمی را تنها از راه کار و بیکار باید گام بیگام پدید آورد. اکنون بسیاری از شرایط وجود ندارد. فقر، بیماری، فقدان آزادی، محرومیت های جنسی، رقابت ها و مبارزات خودکننده، بلاهای طبیعی، مصائب اجتماعی و غیره و غیره سایر حیات اکثریت مطلق انسانهای عصر ما از شرنگ بی سعادت بی انباشته است. جنبش عظیم سوسیالیستی عصر ما که در زویر بوجم اندیشه های مارکسیسم - لنینیسم انجام میگیرد یکی از قاطع ترین، پرفرترترین و والا - ترین نبرد های آدمی در راه ایجاد سعادت همگانی است و تنها این جنبش است که مسئله تا همین سعادت واقعی انسان را بد رستی طرح کرده و بد رستی حل میکند. شرکت و مبارزه در درون این جنبش یک تسکین عظیم، یک محتوی واقعی حیاتی و لذا یک سعادت حقیقی است.

(۴) کسی سعادت نبرد اجتماعی دست مییابد که دارای عقل و واقع بین، روح انسانی و اراده نیرومند انقلابی است. بویژه اراده قوی نقش درجه اول دارد زیرا عصر ما هنوز عصر مشکلات و موانع است. برای آنکه خوب بگوئیم نیکو بزریم باید قوی الاراده باشیم. اشخاص ترسو، بی پشتکار، متزلزل، مردد، بدبین، ناتوان در مقابل کوه دشواریها خورد میشوند. ولی اراده ای که با عقل واقع بین روح انسانی همراه نباشد نیروی اهریمنی است. لذا باید تربیت نسل معاصر بر روی این سه محور و بویژه محور تربیت اراده قوی متکی شود. باید روح قهرمانان انسان دست واقع بین را در تسلط معاصر رخنه داد. اینست محل معنوی حرکت به جلو.

(۵) برای بحث بیشتر درباره مفهوم سعادت رجوع کنید بنوشته دیگری در همین زمینه در همین کتاب.